



# سپیده‌کاشانی

## بانویی در جست‌وجوی جاودانگی

حبیب یوسف‌زاده ●●●

روایت

نوجوانی

سوغاتی‌های قشنگ برای دختر کوچکش می‌آورد. اما این بار او هم برای پدر یک سوغاتی خوب داشت. می‌توانست قصه‌های قرآن را با شیرین‌زبانی برایش تعریف کند و ساعت‌ها موجب سرگرمی پدر شود. پدر اسم دختر دلبندش را «سرور اعظم» گذاشته بود. شاید به خاطر اینکه تولد او در سال ۱۳۱۵ به زندگی‌شان سرور و نشاط تازه‌ای بخشیده بود. سرور که بعدها نام هنری «سپیده کاشانی» را برای خودش انتخاب کرد، در حال‌وهوای معصومانۀ کودکی‌اش از سخنان شیرین سعدی، مولانا، حافظ، فردوسی و نظامی در حیرت فرو می‌رفت. حکایت «فیل در تاریکی»، «نحوی و کشتیبان»، «ماجرای عبور سیاوش از آتش» و ده‌ها حکایت دلچسب، روح دختر کوچولوی حسین باکوچی را هر روز بیشتر از روز قبل شیفته خود می‌کردند. سپیده بعدها اعتراف کرده بود: «هر وقت در آثار حافظ غرق می‌شوم، صدفی یا گوهری تازه به دست می‌آورم...»

آن روزها که از تلویزیون یا به قول بعضی‌ها «آدامس چشم» خبری نبود و هنوز پای جعبۀ جادویی به خانه‌ها باز نشده بود تا لحظه‌های با هم بودن را از چنگ خانواده‌ها در بیاورد و آدم‌ها را در میان جمع به تنهایی مبتلا کند؛ غزل‌های لطیف حافظ، حکایت‌های شیرین سعدی و ماجراهای حیرت‌انگیز پهلوانان شاهنامۀ فردوسی بهانه‌های جذابی بودند تا بچه‌ها و پدر و مادرها دور چراغ گردسوز نفتی‌شان جمع شوند و از ایرانی بودن‌شان لذت ببرند. در یکی از همان روزها بود که دخترک شش ساله تصمیم گرفت روخوانی قرآن را از مادرش یاد بگیرد تا موقع بازگشت پدر از سفر، غافلگیرش کند. پدر که تاجر بود، به خاطر سفرهای زیادش به شهر باکو، به «حسین باکوچی» معروف شده بود. وقتی از سفر برمی‌گشت یک دنیا حکایت‌های شنیدنی و

### ورود به دنیای شعر و ادب

به این ترتیب سپیده در یازده سالگی اولین شعر خود را سرود و به خودش و اطرافیانش ثابت کرد که آینده‌اش با شعر و معرفت عجین شده است. او از سال ۱۳۴۷ همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرد و بیشتر مجله‌هایی که صفحات ادبی برپاری داشتند، اشعارش را چاپ کردند. اولین مجموعه شعر او در سال ۱۳۵۲ به چاپ رسید و در سال ۱۳۵۸ یعنی یک سال پس از پیروزی

انقلاب اسلامی به خاطر جوهر مبارزه و ظلم‌ستیزی که در شعرهایش موج می‌زد، برای همکاری در زمینۀ شعر و سرود به صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران دعوت شد. او در آن سال‌ها برای اینکه شعرهایش الهام گرفته از حماسه‌های شگفت رزمندگان اسلام باشد و از روی وهم و خیال سخن‌بافی نکند، در جبهه‌های جنگ حضور می‌یافت و با خواندن شعرهایش در میان رزمندگان اسلام سعی می‌کرد احساسات پاک خود را نثار غیرت و اراده‌های استوار آنان کند و به نوبۀ خود از آنان الهام بگیرد برای ادامه راه.



### آخرین آرزو

سپیده سرانجام بعد از یک دوره بیماری  
در ۲۴ بهمن ۱۳۷۱ به غروب زندگی  
خویش رسید و به دیدار معبود شتافت.  
معبود تویی، از تو امان می‌خواهم  
زان چشمهٔ سرمدی، نشان می‌خواهم  
گفتی که شهید، زندهٔ جاوید است  
یارب، ز تو عمرِ جاودان می‌خواهم

خطاب به بسیجیانی که مثل پسرانِ خودش در حضور  
مادر معنوی‌شان به زانو نشسته بودند، با صدای رسا فریاد  
می‌زد:

به خونِ گر کشتی خاک من، دشمن من  
بجوشد گل اندر گل از گلشنِ من  
تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی  
جدا سازی ای خصم، سر از تن من  
کجا می‌توانی، ز قلبم ربایی  
تو عشق میان من و میهن من

...

«حمید سبزواری» شاعر نامدار کشورمان؛ درباره  
ویژگی‌های شعر و شخصیت سپیده کاشانی گفته است:  
«اعتقاد در شعر سپیده موج است؛ اعتقاد به خدا، به پیامبر  
و به اولیای خداوند، و تعهد در آثارش چشم‌گیر، او هرگز  
سخن به هوس نسروده است. اشعارش هدفدار  
و موضع‌گیرانه است. سپیده، شعر را نوعی  
عبادت می‌دانست و این باور را به دیگران  
نیز توصیه می‌کرد... سپیده، بانویی  
بود پرجرئت و جسور در سخت‌ترین  
شرایط، از انجام وظیفه شرعی و وجدانی  
خود غافل نبود... هرگز از مبارزه با دشمن  
مهاجم دست بر نمی‌داشت... سپیده، الگوی  
یک زن مسلمان بود.»



### برخی از آثار سپیده کاشانی

پروانه‌های شب، ۱۳۵۲  
هزاران دامن گل سرخ، ۱۳۷۳  
سخن آشنا، ۱۳۷۳  
آنان که بقا را در بلا دیدند، ۱۳۷۵  
گزیده آثار، ۱۳۸۰